

ریشه‌های نیا

ریشه‌های نیا

# آتیت شبه‌کش

«تقدیم به ریشه‌هایم.»



حبیب سنگ‌تراشان

## آرتین شبح‌کش

نویسنده

حبیب سنگ‌تراشان

ناشر عهد مانا است که حتماً با کتاب‌های خوش می‌شناسیدش

کتاب چاپ یکم هست و تو بهار ۱۴۰۳ فرستادیمش چاپ

و ازش تعداد ۱۰۰۰ نسخه چاپ زدیم

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۷۵۷۴-۹۱-۳

راستی! کارگاه طراحی گرافیک عهدمانا تهیه و تولید کتاب رو برعهده داشته ☺

سرشناسه: سنگ‌تراشان، حبیب، ۱۳۷۷- عنوان و نام پدیدآور: شبح‌کش / حبیب سنگ‌تراشان.

• مشخصات نشر: تهران: عهد مانا، ۱۴۰۳. • مشخصات ظاهری: ۳۱۲ ص. • شابک: ۶۲۲-۹۷۸

Persian = ۷۵۷۴-۹۱-۳ • وضعیت فهرست نویسی: فیبا موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۵ = Persian

fiction -- ۲۱st century • رده بندی کنگره: PIR۳۴۸ • رده بندی دیویی: ۸۵۳/۶۲ • شماره

کتابشناسی ملی: ۹۵۷۴۶۲۲ • اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



عهد مانا



فروشگاه اینترنتی

دفتر مرکزی تولید و نشر: عهد مانا

☎ ۰۲۵ - ۳۷۸۴۲۴۲۷

🌐 @ahdemana • ahdemana.ir

## فصل صفرم

نیمه شبی تاریک و سرد، وحشت دهکدهٔ دوناری را در بر گرفت. آن شب مهمانی بزرگی به میزبانی تاجر در مرکز دهکده به پا شده بود. تقریباً همه اهالی دهکده در آن مهمانی شرکت داشتند؛ غیر از اندک نفراتی که به دلیل یا بهانهٔ بی‌حوصلگی، خستگی و علاقه نداشتن، دعوت تاجر را رد کرده بودند.

نان‌های برشته، گوشت کباب‌شدهٔ گوسفند، مرغ‌های بریان درسته، برنج‌های خوش‌عطر زعفرانی، خورش‌های رنگارنگ و ده کوزه شربت گل و چند ظرف چای مرغوب، نوید یک مهمانی باشکوه و شبی رویایی را می‌دادند. شبی رویایی که خیلی زود به کابوسی وحشتناک بدل شد!

پس از اتمام ضیافت، درست وقتی که ماه تابان در جدال با تاریکی شب بود، فریادهای گوش‌خراشی از جای‌جای دهکده بلند شد. فریادهایی که گاه وحشت‌زده و گاه اندوهگین بودند. اما یک چیز بین تمامشان مشترک بود: شنیدن آن صداها بر تن هر شنونده‌ای لرزه می‌انداخت. البته هر کسی جز واقع‌گرایان.

واقع‌گرایان افرادی بودند که هیچ اعتقادی به وجود نیروهای ماورایی

نداشتند. از نظر آنان، مردمی که آن شب، مثل تسخیرشدگان از خود بی‌خود شدند، جیغ زدند و فریاد کشیدند، صرفاً به خاطر پرخوری، خواب ناخوش دیده بودند. اما بیشتر تسخیرشدگان پیش از رسیدن به خانه و در جنگل دوناری از خود بی‌خود شده بودند، نه در رخت‌خواب. بعضی از آن‌ها اشباحی را در جنگل دیده و بعضی دیگر ناله غم‌زده درختان را شنیده بودند.

روزها و شب‌های بعد، کمتر شب‌دیده‌ای بود که جرئت کند دوباره پایش را در جنگل بگذارد. هرچند برای بیرون آمدن از خانه چاره‌ای جز پا گذاشتن در جنگل نداشتند! چرا که دهکده آنان درست در میان درختان انبوه دوناری ساخته شده بود. به این صورت که هر کسی خانه خود را با بریدن درختان در نقطه‌ای از جنگل بنا کرده بود. در هر صورت تنها کاری که از دست وحشت‌زدگان بر می‌آمد این بود که در صورت نیاز، از مسیرهای پر رفت و آمدتر برای رسیدن به مقصد استفاده کنند.

این مردم ترسان در خانه خود هم آرامش زیادی نداشتند. گاهی حتی به یک «شب به خیر» از سوی خانواده‌شان واکنشی عجیب نشان می‌دادند؛ واکنشی پر از ترس، خشونت و جنون.

با همه این‌ها یک پیمان نانوشته بین بزرگسالان دهکده بود که به فرزندان خود درباره این ماجراها چیزی نگویند. حتی وقتی کودکی از پدر و مادر خود درباره تسخیرشدگان می‌پرسید با جواب‌های بی‌سر و ته و گاه متناقضی مواجه می‌شد.

با این حال، بچه‌های کوچک وقتی دور هم جمع می‌شدند از ناله‌ها و جیغ‌های گاه و بی‌گاه و تسخیر شدن مردم صحبت می‌کردند اما نوجوانان و خصوصاً واقع‌گراها، آن‌ها را «یک مشت قصه بچگانه» به حساب می‌آوردند. شب‌ها و روزها می‌گذشت و هر روز دهکده بیشتر در خاموشی فرو می‌رفت.

بعضی از ماوراابوران می‌گفتند: «ما دچار نفرینی شوم شده‌ایم. اگر تاجر در ضیافت خود، راه اعتدال را پیش می‌گرفت و چندین نوع غذا تهیه نمی‌کرد، این بلاها بر سرمان نازل نمی‌شد.»

واقع‌گرایان اما هر بار این حرف را تکرار می‌کردند که بودن چندین نوع غذا بر سر سفره، خود به خود باعث فرود آمدن بلا نمی‌شود، بلکه خوردن روی هم تمام این غذاها به اضافه شربت گل سبب می‌شود عقل از سر انسان بپرد و شب را به وحشت و کابوس بگذرانند.

با این حال ماوراابوران که بر طبیعی نبودن اوضاع تأکید داشتند، یک پرسش را مطرح می‌کردند: «چرا هیچ‌یک از واقع‌گرایان حرفی از سابقه دهکده به میان نمی‌آورد؟ چرا تا پیش از سکونت اهالی فعلی در کمتر از یک سال پیش، هیچ‌کس در آن دهکده زندگی نمی‌کرده؟ قطعاً وجود دره‌ای به عرض سی قدم و عمقی نامعلوم، در این مسئله بی‌تأثیر نبوده. ولی مگر در طول تاریخ، هیچ‌کس نمی‌توانسته پلی بسازد و از دره عبور کند؟ همان کاری که ساکنان فعلی دهکده در زمستان پارسال انجام داده بودند. آیا این دلیلی جز نفرین شده بودن آن منطقه داشت؟»

عده‌ای از تسخیرشدگان به قدری ترسیده بودند که به خانواده خود فشار می‌آوردند تا همراهشان دهکده را ترک کنند. اما نه آن‌ها و نه هیچ‌کس دیگر جرئت زندگی در بیرون از دهکده را نداشتند. اگر درون دهکده ترسی ناشناخته دامن‌گیرشان شده بود، در خارج از دهکده، ترس‌شان کاملاً شناخته شده بود: آدم‌خواران! اهالی دهکده یک‌بار در گذشته طعم شکست در برابر آدم‌خواران را چشیده بودند و هیچ دوست نداشتند که دوباره گرفتار آزاره‌ها و دندان‌های تیز آنان شوند. از طرف دیگر پیوستن به قبایل دیگر به آسانی ممکن نبود. هر قبیله برای خود قواعدی داشت و آداب و رسوم. اگر تمام این‌ها را هم نادیده

می‌گرفتند، کمتر کسی می‌توانست در غربت و به دور از قوم و خویش خود دوام بیاورد.

این ماجرا طولانی نشد. مشاور دهکده فوراً نامه‌ای نوشت و برای یکی از دوستانش در شهری جنوبی فرستاد. او هم نامه را برای شخصی در جنوب غربی فرستاد و در آخر به دست گروهی دوره‌گرد، معروف به «شیخ‌کش» در غرب دور رسید. این دست به دست شدن نامه‌ها از آن جهت بود که آدم‌خواران در غرب نزدیک ساکن بودند. امکان نداشت پیک نامه‌رسان بتواند نامه را مستقیماً از دهکده شرقی دوناری به غرب دور ببرد و در این مسیر از گزند آدم‌خواران محفوظ بماند.

«شیخ‌کش‌ها» متخصصانی بودند که هیچ موجود خبیثی از دستشان در امان نبود. مشاور می‌گفت آن‌ها بهترین‌های حرفه خود هستند. حتی شایعه شده بود آن‌ها مسیر غرب دور به شرق را مستقیم طی می‌کنند و هیچ باکی از آدم‌خواران ندارند.

با دریافت جواب مثبت از شیخ‌کش‌ها بار دیگر امید به دهکده بازگشت. حداقل نیمی از مردم دوباره جشن گرفتند. ولی نیمه دیگر، یعنی واقع‌گرایان از این همه حماقت به ستوه آمده بودند؛ اگرچه علاقه بی‌حد و حصرشان به ضیافت‌های بزرگ، آنان را بار دیگر به مهمانی کشاند و یک شب به یادمانندی را برایشان به ارمغان آورد. شبی که همچنان برای تسخیرشدگان تاریک و ترسناک بود، اما کورسوی امیدی در دل خود داشت.